

ماده‌های آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان
دوره ی سی و چهارم مهر ۱۳۹۶ شماره ی پی درپی ۲۹۰
۳۳۲ صفحه ۰۰۰۹۰۰ ریال
www.roshdmag.ir

۱

رشد

نواموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ISSN: 1606 - 9110



پیام خدا

پیامبر اکرم (ص):
کسی که به
دنبال دانش است،
دوست خداست.



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
♦ برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان
♦ دوره‌ی سی و چهارم ♦ مهر ۱۳۹۶
♦ شماره‌ی پی‌درپی ۲۹۰

♦ مدیر مسئول: محمد ناصری
♦ شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی،
سید امیر سادات موسوی، سید کمال شهابلو، کاظم طلایی،
شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرم‌رودی،
ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌اله همتی

♦ دبیر: افسانه موسوی گرم‌رودی
♦ دستیار دبیر: زهرا اسلامی
♦ طراح گرافیک: فریبا بندی
♦ ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

♦ نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی،
پلاک ۲۶۶

♦ صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵

♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۳۱

♦ نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

♦ وبگاه: www.roshdmag.ir
♦ پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

♦ شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
♦ نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی
۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ ♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
♦ شمارگان: ۱,۱۴۰,۰۰۰ نسخه

۱ بوی بهشت

۲ ماه مهر

۳ شهرد

۴ حباب آرزو

۵ ایران ما

۶ این مال کیست؟

۷ باغی که هست

۸ زیر پرچم امام حسین (ع)

۹ روباه خمیری

۱۰ قوطی آبپاش

۱۱ من قهر مانم

۱۲ دسته گل فروری

۱۳ آرزوی رنگی

۱۴ دُمش کو؟

۱۵ پهلوی پهلوی دویدن

۱۶ راه‌یاب

۱۷ سرگرمی



بوی بهشت

مادر بزرگ نزدیک ماه محرم، ظرف‌های مخصوص نذری را از انباری بیرون می‌آورد. ما هر سال توی خانه‌ی مادر بزرگ جمع می‌شویم؛ بشقاب‌ها را تمیز می‌کنیم؛ قندها را توی قندان‌ها می‌ریزیم و همه‌ی خانه را سیاه‌پوش می‌کنیم.

من همه‌ی غذاهای مادر بزرگ را دوست دارم؛ اما بوی قیমে نذری‌های مادر بزرگ چیز دیگری است. خودش می‌گوید چون با دعا و صلوات می‌پزد. قیمة نذری‌های مادر بزرگ بوی خوب گلاب می‌دهد، بوی خوب بهشت.

افسانه موسوی گرمارودی





کربلا

تاسوعا



ماه مهر

علی باباجانی

۷

روز آتش نشانی و ایمنی:

آتش نشان‌ها آدم‌های فداکاری هستند. هر جا اتفاقی بیفتد، آتش نشان‌ها زود خودشان را می‌رسانند تا آتش را خاموش کنند و کسانی را که گرفتار شده‌اند، نجات دهند.



۱

بازگشایی مدرسه‌ها:

خوش حالم که مدرسه‌ها باز شده است و من معلم جدید و دوستان زیادی پیدا کرده‌ام.

۸

تاسوعا و عاشورا:

همه‌ی شهر پر از پرچم‌های سیاه شده است. ما هر شب به مسجد می‌رویم و برای امام حسین (ع) و یارانش عزاداری می‌کنیم.

۹



آغاز هفته‌ی دفاع مقدّس:

سال‌ها پیش دشمن به ایران حمله کرد؛ اما مردم با دشمن جنگیدند و آنها را شکست دادند.

۱

من تازه امسال فهمیدم «ایثار» یعنی چه. تو هم معنی اش را می‌دانی؟

شهادت امام سجّاد (ع):

نام امام چهارم ما، سجّاد (ع) است. امام سجّاد (ع) خیلی عبادت می‌کردند؛ برای همین به ایشان زین العابدین می‌گویند؛ یعنی زینت عبادت کنندگان.

۱۱

۲



عاشورا

۱۶

روز جهانی کودک:

امروز مخصوص من و شماست،
مخصوص خود خودمان؛ یعنی ما
خیلی مهم هستیم و یک روز
به نام ماست.



۲۶

روز تربیت بدنی:

روز تربیت بدنی هم روز مهمی است؛
چون ورزش مهم است. نباید فراموش
کنیم که اگر می‌خواهیم سالم باشیم، باید
ورزش کنیم.

۲۳

روز عصای سفید:

پیش‌تر کسانی که نابینا هستند به
کمک یک عصای سفید راه
می‌روند؛ به همین خاطر
روز نابینایان را روز
عصای سفید نامیده‌اند.



حباب آرزو

● طاهره ایبد

جوری نمی شود. صف ببندید.»
 صف بستند. یکی یکی جلو آمدند. آرزویشان را توی
 دلشان گفتند: «بزرگ‌ترین قصر دنیا، مال من باشد!»
 - بهترین اسباب‌بازی دنیا، مال من باشد!
 - من، پر زورترین آدم دنیا باشم!
 - هیچ کس اندازه‌ی من خوش حال نباشد!
 - من، رئیس همه باشم!
 - یک دانشمند بزرگ باشم!
 - من...

و توی نی فوت کردند.
 آرزوها که تمام شد، آفاحبابی ورد خواند. لپش را پر از باد
 کرد و توی نی فوت کرد. یک مرتبه حباب‌ها از توی
 نی پریدند بیرون. یکی از حباب‌ها صورتی بود و

- حبابی ام، حبابی!
 کله‌ها از پنجره‌ها آمدند بیرون. آفاحبابی جار زد: «حباب
 دارم، حباب آرزو!»
 مردها و زن‌ها و بچه‌ها ریختند بیرون.
 - آدم خواب، آدم بیدار، آرزوت رو بردار بیار.
 همه دور آفاحبابی جمع شدند. آفاحبابی گفت: «یکی یکی
 آرزویتان را بگوئید و توی نی جادویی فوت کنید تا حباب
 آرزویتان برود به آسمان.»
 پرسیدند: «چند تا آرزو کنیم؟»
 - هر کس، فقط یکی.
 گفتند: «زود باش. دست به کار شو.»
 آفاحبابی گفت: «عجله نکنید. خوب به آرزویتان فکر کنید.»
 کسی نمی خواست فکر کند. گفتند: «لازم نیست.»
 هم‌دیگر را هل دادند. آفاحبابی گفت: «این

● تصویرگر: عاطفه شفیعی راد



— من ساختم. شما ساختید.
آدم‌ها ریختند دور آقاجابی: «ما فقط آرزو کردیم. تو آن‌ها
را ساختی.»

آقاجابی، حباب‌ها را قل داد. گفت: «فقط یک دانه حباب
روشن داشتید، یک حباب صورتی.»

آدم‌ها زدند زیر حباب‌ها. داد کشیدند: «زود باش. زود باش
حباب‌ها را آبی بساز، سفید بساز، صورتی بساز.»

آقاجابی، نی‌اش را توی جیبش گذاشت و گفت: «حباب‌ها
مال من نیستند، مال شما هستند. حباب‌های شما، رنگ
آرزوهای شماست. آرزوهایتان را عوض کنید تا رنگ حبابتان
عوض شود.»

آقای حبابی راه افتاد. آدم‌ها دنبالش دویدند. داد زدند: «نرو،
برگرد!»

آقاجابی گفت: «شاید روزی برگشتم.»

بقیه سیاه، قهوه‌ای، خاکستری،
سورمه‌ای. حباب صورتی
رفت بالا. همه دست زدند.
گفتند: «رفت بالا! رفت بالا!»
حباب‌های دیگر افتادند زمین.

آدم‌ها گفتند: «چرا این‌ها نمی‌روند بالا؟!»
آقاجابی گفت: «این‌ها سنگین هستند.»
آدم‌ها غر زدند: «خُب، چرا این‌ها را
سنگین ساختی؟»





سایه بازی

○ مهری ماهوتی

دست‌هایش، شاخه شاخه
برگ‌هایش، دانه دانه
سایه‌اش را پهن کرده
در حیاطِ پشتِ خانه

می‌پرم بالا و پایین
در هوای سایه روشن
با درخت و برگ و شاخه
سایه بازی می‌کنم من





برگ و باد

○ مریم هاشم پور

● تصویر گر: شیوا ضیایی

باد سردی
گفت، هو هو
برگ زردی
رفت با او

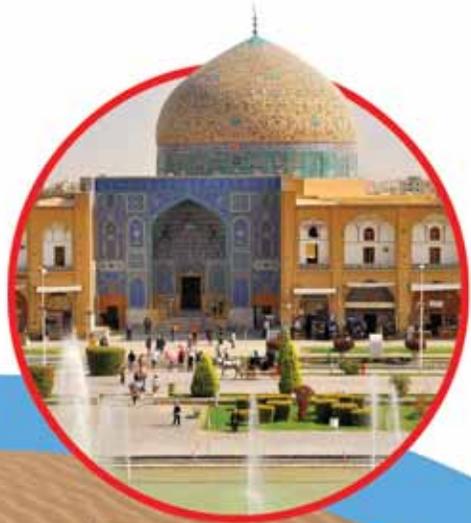
هر دو رفتند
توی یک دشت
برگ جا ماند
باد برگشت

ایران دوستت دارم

• عزت‌اله الوندی
• عکاس: هانف همایی



وقتی نام ایران را می‌شنوم، حس خوبی پیدا می‌کنم، حس بزرگی، حس غرور؛ چون من در ایران به دنیا آمده‌ام و در ایران بزرگ شده‌ام. پس ایران زادگاه من است. من کشورم را دوست دارم، به خاطر کوه‌های استوارش، رودهای پر آب و دریا‌های خروشانش. من ایران را دوست دارم به خاطر جنگل‌های انبوه و کویرهای پهناورش. به خاطر مردم مهربان و مسلمانش. ایران ما از هزاران هزارسال پیش وجود داشته است و امروز یکی از کشورهای قدرت‌مند دنیاست. ایران سرزمین پهناوری است. پر از شهرها و روستاهای





زیباست. سرزمین انسان‌هایی که در زمان خود از بزرگان جهان بوده‌اند.

ما با مردم سرزمین‌های دیگر دوست هستیم و وقتی به کشور ما می‌آیند، از آن‌ها پذیرایی می‌کنیم؛ چون آن‌ها مهمان ما هستند. ما، همه را دوست داریم؛ اما اگر کسی بخواهد به زور وارد سرزمین ما بشود در برابرش می‌ایستیم.

حالا تو هم چند شهر و روستای ایران بزرگ را انتخاب کن. اول از زادگاه خودت شروع کن و بعد نام شهرها و روستاهایی را که به آن‌ها سفر کرده‌ای روی یک کاغذ بنویس. بعد نام شهرهایی را بنویس که دوست داری به آن‌ها سفر کنی.



این مال کیه؟

علی اکبر زین العابدین



۲ به بعضی چیزها می‌گویند: وسایل عمومی. این‌ها مال یک نفر نیست، مال همه‌ی مردم است، مثل نیمکت کلاس، وسایل بازی در پارک‌ها، و صندلی مترو و اتوبوس‌ها. مردم باید جوری از آن‌ها استفاده کنند که آسیب نبینند.



آقای نگهبان، چه قدر نیمکت این پارک کوچک است! خیلی زود پر می‌شود. یک نیمکت بزرگ‌تر به ما بدهید؟

۱ ما نمی‌توانیم بدون اجازه از وسایل دیگران استفاده کنیم. همان‌طور که دیگران هم حق ندارند بدون اجازه به وسایل ما دست بزنند.



خانم، ما از پاک‌کنش استفاده نکردیم. بوی توت‌فرنگی می‌داد، از آن خوردیم!

مگر نمی‌دانی نباید بدون اجازه از وسایل دیگران استفاده کنی؟

این، پاک‌کن من را بی‌اجازه برداشت.

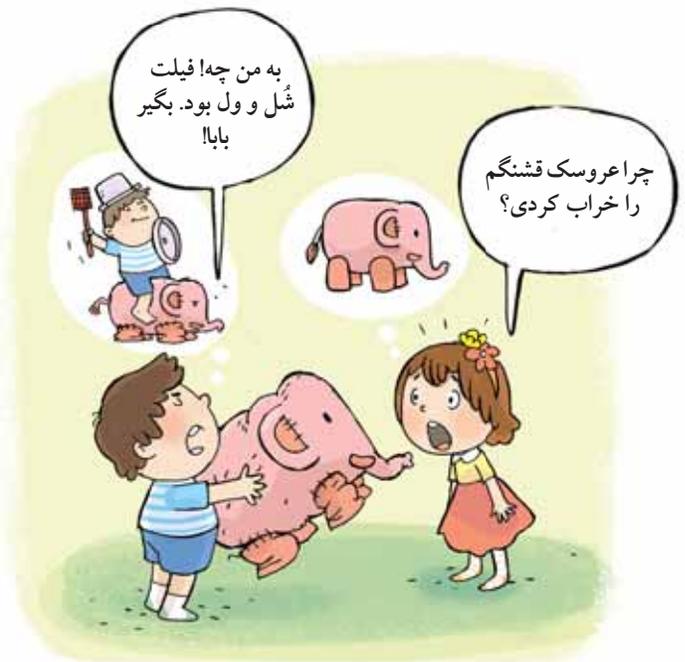
۴ می‌توانیم چیزهایی را که داریم به دیگران ببخشیم. به خصوص وقتی از چیزی زیاد داشته باشیم و دیگری نداشته باشد؛ اما وقتی چیزی را به دیگران بخشیدیم، حق نداریم آن را پس بگیریم.



می‌شود همان یک اسباب‌بازی‌ات را بدهی به من. من فقط از آن ندارم.

می‌شود یکی از اسباب‌بازی‌هایت را بدهی به من؟ من فقط همین یکی را دارم.

۳ ما می‌توانیم وسایل شخصی‌مان را به دیگران قرض دهیم تا آن‌ها هم از آن استفاده کنند. وقتی وسیله‌ای را امانت می‌گیریم باید مراقبش باشیم تا همان‌جوری که بوده به صاحبش برگردانیم.



به من چه! فیلت شل و ول بود. بگیر بابا!

چرا عروسک قشنگم را خراب کردی؟

۵ بعضی از چیزهایی که در دنیا وجود دارد، فقط مال زمان ما نیستند؛ یعنی مال آدم‌هایی که در آینده به دنیا می‌آیند هم هستند. مثل درخت‌ها، آب، خاک، نفت و... ما باید طوری از آن‌ها استفاده کنیم که برای آیندگان هم بمانند.



۶ وقتی پول یا هر چیزی را جایی پیدا کنیم، مال ما نیست. مال همان کسی است که آن را گم کرده است. نباید به آن دست بزنیم؛ البته می‌توانیم آن را به بزرگ‌تری بدهیم که می‌تواند صاحبش را پیدا کند.



۷ میوه‌های روی درخت‌ها مال صاحب آن درخت است و اگر شاخه‌های آن درخت از زمین صاحب درخت بیرون آمده باشد، باز هم بهتر است، با اجازه صاحب درخت از میوه‌های آن بخوریم.



۸ اگر سی‌دی موسیقی یا دی‌وی فیلم را کپی کنیم، اشتباه است؛ انگار یک کیلو پرتقال از میوه‌فروشی برداریم و پولش را ندهیم. هر کس فیلم یا آهنگی بسازد، صاحب آن است و باید برای آن پول بدهیم.



تصویر برگزیده: لاله ضیایی

برو، پیرس

جواب جملهی ناتمام زیر را پیدا کن و ادامه بده. می‌توانی نقاشی‌اش را هم بکشی و برای آن گفت‌وگوهای بامزه بنویسی و برای ما بفرستی و جایزه بگیری.

آیا اگر پول پدر یا مادرمان را جایی از خانه ببینیم، می‌توانیم آن را برای خودمان برداریم؟
وقتی مقداری پول پدر یا مادرمان را در جایی از خانه پیدا کنیم



زیر پرچم امام حسین (ع)

● مہری ماہوتی

تنہا گوشہی مسجد نشسته بودم. صدای سینه‌زن‌ها می‌آمد. داشتند دور می‌شدند.
عمو جواد، ملاقه به دست آمد. چشم‌هایش پف کرده بود. معلوم بود چند شب نخوابیده است. صدایم زد و گفت: «کجایی پسر؟ چرا همراه هیئت نرفتی؟»
گفتم: «ندیدی؟ آخرش امیر، پرچم بزرگه را برداشت.»



این کتاب هم خواندنی است.



نام کتاب: داستان‌های دوستی
نویسنده: سیدمحمد مهاجرانی
ناشر: نشر قدیانی
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۴۴۱۰

عمو دستش را روی شانام گذاشت. پرسید: «مگر نمی خواهی زیر پرچم امام حسین^(ع) باشی؟»
گفتم: «معلوم است می خواهم.»
لیخند زد. صورتش مهربان تر شد. آستین پیراهن سیاهش را بالا زد و گفت: «پسر خوب، پرچم امام حسین^(ع) که بزرگ و کوچک ندارد، حرف دارد. حرفش را بردار.»
سرم را پایین انداختم. فکر کردم چه طور باید حرفش را بردارم؟ یکی از پرچم‌ها را برداشتم و دویدم تا به بچه‌های هیئت برسم.

تصویرگر: عاطفه ملکی جو

بهشت
زیبا

باغی که هست

● غلامرضا حیدری ابهری

فکر می کنی خداوند بهشت را کی می آفریند؟ صدسال دیگر؟ دویست سال دیگر؟ هزار سال دیگر یا صدهزار سال دیگر؟

راستش را بخواهی، خداوند بهشت را قبلاً آفریده است. بهشت همین الان هم وجود دارد. در سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱ می خوانیم: «بهشت برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است.»

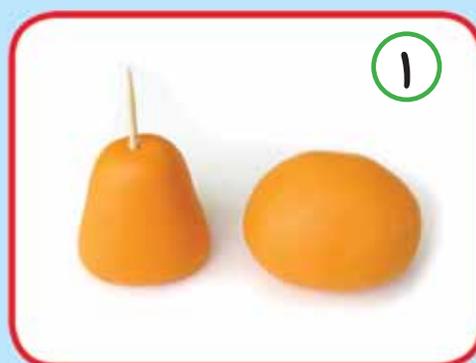
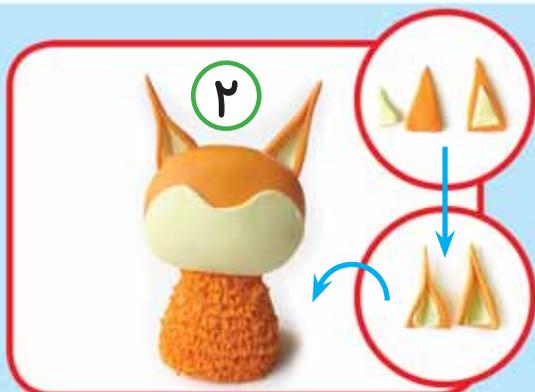
روپاهِ خمیری



شیرین شیخی



یک تکه خمیر بازی بردار. آن را بادست گرد کن. این می‌شود سر روباه. با تکه‌ای دیگر از خمیر، بدن روباه را بساز. سر و بدن را، با خلال دندان به هم وصل کن. ساختن گوش و پا و دم آسان است. به شکل راهنما توجه کن. با فشار دادن نوک خلال دندان روی سر و بدن، مجسمه‌ی خمیریتان زیبا و کامل می‌شود.



با خمیربازی، چه حیوان دیگری می‌توانی درست کنی؟
حیوان مورد علاقه‌ات را درست کن و عکسش را با پست الکترونیکی (ایمیل) برای ما بفرست.

با کمک
بزرگ‌ترها

قوطی آب‌پاش

● مجید عمیق



وسایل مورد نیاز: یک بطری پلاستیکی یک لیتری خالی، لگن، میخ بزرگ، چسب نواری.

ما در زیر آب، فشار آب را که بر گوشمان نیرو وارد می‌کند، احساس می‌کنیم. عمق زیاد حتی برای غواصان هم بسیار خطرناک است؛ اگر می‌خواهید بدانید که چگونه در عمق زیاد، فشار آب بیش‌تر می‌شود، این آزمایش را انجام دهید.



۲ روی سوراخ‌ها را با چسب نواری بپوشانید.

۱ با کمک میخ، چند سوراخ به فاصله‌های مساوی و در یک خط روی بدنه‌ی یک قوطی به‌وجود بیاورید.



● تصویرگر: نسام سلماسی

۴ چسب‌های نواری را از روی سوراخ‌ها بکنید. چه می‌بینید؟ آب از کدام سوراخ‌ها با سرعت بیشتر خارج می‌شود؟

۳ اکنون قوطی را در حالت ایستاده، داخل یک ظرف بزرگ‌تر بگذارید و قوطی را پر از آب کنید.

دستنه گلِ فرفری

○ نیمه قاسم زاده عقیانی
○ عکاس: اعظم لاریجانی



صحنه اول: خانه‌ی مامان میشی

(فرفری مقدار زیادی سبزیجات می آورد و طبقه طبقه روی هم می چیند و پشت پنجره می گذارد و گرگی از پشت پنجره او را نگاه می کند.)

گرگی: چه کار می کنی، فرفری!؟

فرفری: دارم کیک سبزیجات درست می کنم؛ امروز تولد مامان میشی است.

گرگی: می خواهی کمکت کنم؟

فرفری: زرنگی، می خواهی من را بخوری.

گرگی (با بدجنسی): چه کیک مسخره‌ای!

فرفری: تو به کیک من، می گویی مسخره؟

گرگی: کیک تولد که بدون شمع نمی شود؟

فرفری (با ناراحتی): حالا چه کار کنم!؟

گرگی: من شمع تولد مامان گرگی را می آورم تا روی کیکت بگذارم. (گرگی با سرعت می رود و با یک شمع می آید.)

فرفری (با خوش حالی): آخ جون! چه تولد خوبی می شود.

گرگی: فرفری زود در را باز کن و شمع تولد را بگیر. (فرفری با یک طناب کنار پنجره می آید و آن را پایین می اندازد.)

فرفری: گرگی، شمع را به این طناب ببند.

گرگی: چرا!؟

فرفری: شمع را ببند تا بگویم. (گرگی شمع را می بندد؛ فرفری شمع

شخصیت‌ها: فرفری،
گرگی، مامان میشی



بچه‌ها!

شما می‌توانید به جای استفاده از گفت‌وگوهای این متن از گفت‌وگوهایی که برای شما آسان‌تر است، استفاده کنید و یا داستانی را خودتان طراحی کنید و آن را نمایش دهید.

را بالا می‌کشد.) چون اگر در را باز کنم، یک لقمه‌ام می‌کنی.

گرگی: تو خیلی زرنگی. (گرگی با ناراحتی می‌رود.)

فرفری: آفرین به من، چه کیک قشنگی درست کردم!

حالا بروم برای مامان میشی گل بچینم. (فرفری از خانه بیرون می‌رود و در خانه را باز می‌گذارد. گرگی هم وارد خانه می‌شود.)

گرگی: فرفری، فرفری... انگار کسی خانه نیست (گرگی داخل خانه می‌رود و کنار کیک تولد می‌ایستد.) وقتی که فرفری بیاید و ببیند کیک تولد، خراب شده می‌فهمد چه کسی زرنگ‌تر است. (گرگی شمع تولد را برمی‌دارد و کیک را خراب می‌کند.) فرفری خانم، این هم از کیک و شمع تولد! (گرگی می‌رود. مامان میشی از راه می‌رسد.)

مامان میشی (با ترس): این‌جا چه خبر است! فرفری... فرفری... کجایی؟

(فرفری با یک دسته گل از در وارد می‌شود.)

مامان میشی: فرفری تو زنده‌ای؟ مگر قرار نبود در را برای کسی

باز نکنی و جایی نروی؟

فرفری: من رفتم برای تولد شما یک دسته گل چیدم... (فرفری چشمش به کیک خراب شده می‌افتد.) ای وای! کی کیک را خراب کرده؟

مامان میشی: نمی‌دانم.

فرفری: کار گرگی است. شمع تولد را هم با خودش برده.

مامان میشی (با مهربانی): ناراحت نباش! من یک کیک دیگر

درست می‌کنم؛ ولی قول بده تنها از خانه بیرون نروی.

فرفری: قول می‌دهم (و دسته گل را به مامان میشی می‌دهد.) مامان میشی تولدت مبارک.



بخوان و
بخند

من قهرمانم

گیتی صفرزاده

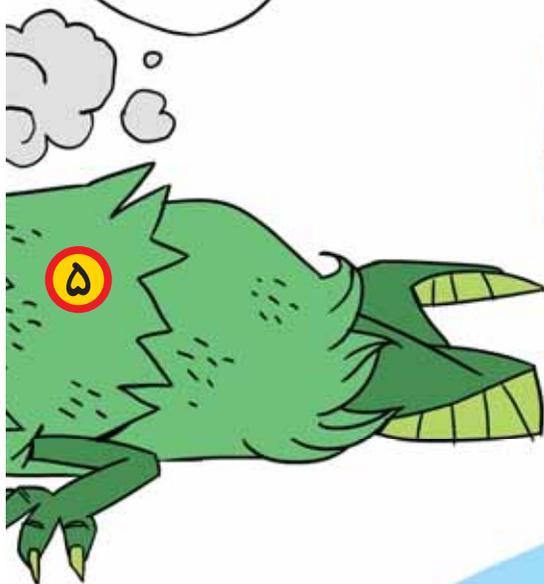
بچه خیلی دوست
داشت
قهرمان
باشد.



نمی توانم. دارم
از سیاه چال فرار
می کنم.

مامان: بچه،
بیا کمک کن میز
شام را بچینیم.

هورا!! من
قهرمان
شدم!

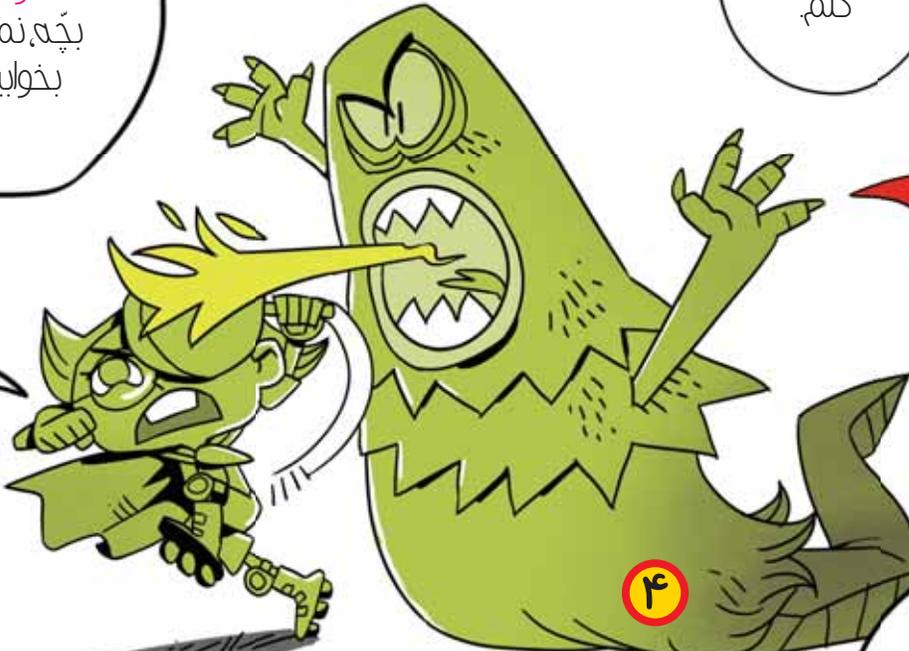


تراف!

اول باید این
آدم‌ها را آزاد
کنم.

خواهر:
بچه، نمی‌آیی
بخوابیم؟

الآن نه، باید
کار این را تمام
کنم.



برادر: من
خوابم می‌آید.
چراغ را خاموش
می‌کنم.

شما کجا هستید؟...
من از تاریکی
می‌ترسم.



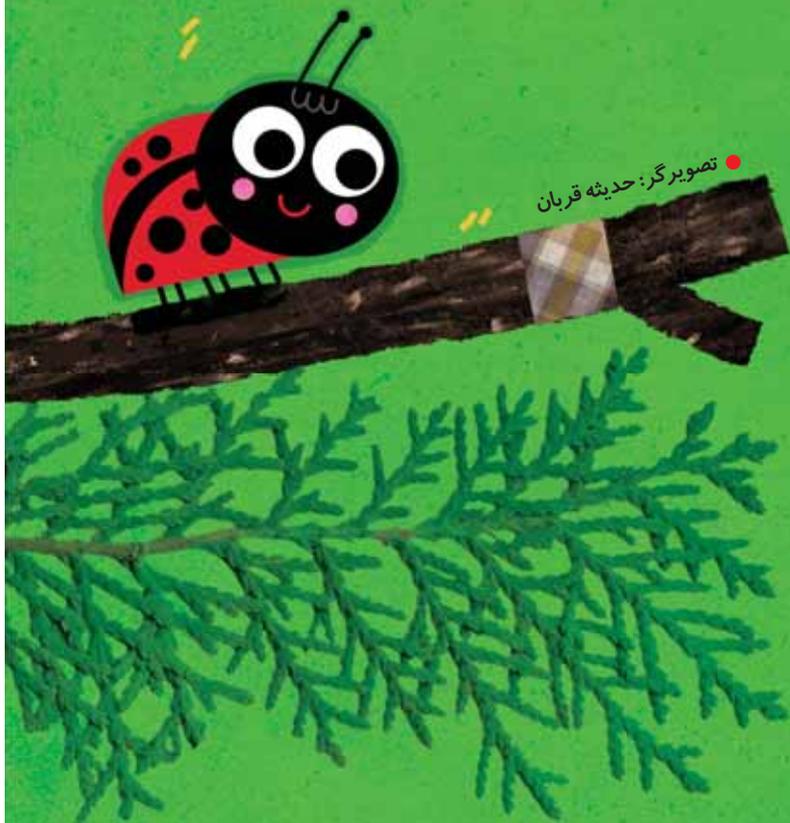
هم شعر
هم قصه

آرزوی رنگی

اسدالله شعبانی



● تصویرگر: حدیثه قربان



تو باغ ما
کرمی دراز و خط خطی
رو برگ گل
نشسته بود
چشم‌های خود را بسته بود
تو فکر بود
تو فکر چی؟
تو فکر خانه‌ای قشنگ
با آرزویی رنگارنگ

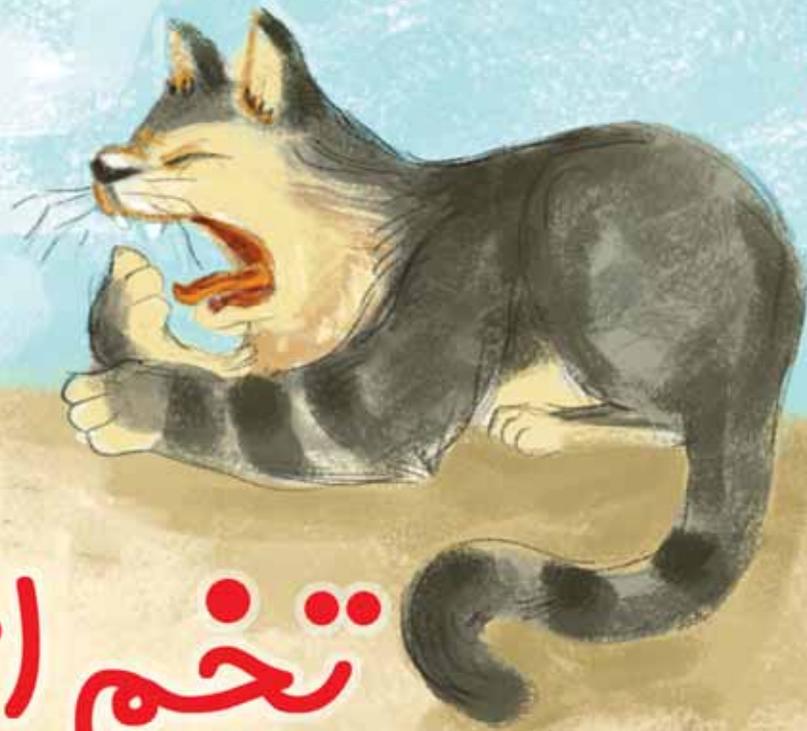
○○○

کرم دراز خط خطی
از گل و برگ بوته‌ها
جوید و خورد
ریخت تو شکم
با شیرهی دهان خود
آن‌ها را کردش ابریشم
نخ‌ها را بیرون می‌کشید از دهان
پيله می‌کرد به دور خود
تا عاقبت خانه‌ی او ساخته شد

○○○

روزهای روز
شب‌های شب
تنها نشست
سختی کشید
تا که به آرزوش رسید
چی شد؟ چی شد؟
پروانه شد
از پيله بیرون پرید
توی هوا پر کشید
حالا چه رنگارنگ بود
پروانه‌ای قشنگ بود

خانه‌ی او
نه پنجره، نه در داشت
نه هیچ کسی از توی آن خبر داشت
کرم دراز خط خطی
تو خانه‌ی تنگ خودش
یواشکی قایم شد
او حالا تو دنیای تنگ و تاریکش
یک آرزوی رنگی داشت
تو باغ تنهایی خود
دانه‌ی آرزو را کاشت



تخم اژدها

○ یگانه مرادی لاکه

بعد ها کرد و هو کرد و فوت کرد طرف موش. موش خنده اش گرفت. کنار در لانه اش نشست و گفت: «باشد صبر می کنیم تا اژدها از تخم بیرون بیاید.» گربه از روی دیوار پایین پرید. جیغ کشید: «آخ جان، تخم مرغ!»
آفتاب پرست فریاد کشید: «تخم مرغ نیست، تخم اژدهاست.»

یک تخم گرد و سفید افتاده بود روی علف های باغچه. یک آفتاب پرست کوچولو هم دمش را گرد کرده بود و روی آن خوابیده بود. موش از سوراخش بیرون دوید و گفت: «وای، چه تخم مرغی!»
آفتاب پرست از روی تخم پایین پرید و فریاد کشید: «تخم مرغ نیست، تخم اژدهاست.»



بعد ها کرد و هو کرد و زبان زردش را پرت کرد طرف گربه. گربه جا خالی داد و با خنده گفت: «ها ها، اژدها! چه حرف‌ها!»

کلاغ سیاه روی باغچه چرخ زد و گفت: «به به، تخم مرغ!»

آفتاب پرست سرش را بلند کرد و فریاد کشید: «تخم مرغ نیست، تخم اژدهاست.»

بعد ها کرد و هو کرد و رنگش قرمز آتشی شد. کلاغ قارقار خندید. سر دیوار نشست و گفت: «فرقی نمی‌کند جوجه‌ی مرغ یا جوجه‌ی اژدها. من همین جا می‌نشینم تا بیرون بیاید.»

موش و گربه و کلاغ نشستند و از دور به تخم گرد و سفید نگاه کردند.

چند ساعت گذشت. موش خوابش گرفت. گربه خسته شد. کلاغ حوصله‌اش سر رفت. می‌خواستند بروند که تخم گرد و سفید تکان خورد. ترق و تروق کرد و شکست. یک اژدهای کوچولوی کوچولوی سبز از آن بیرون آمد و جیغ کشید.

موش گوش‌هایش را تکان داد و گفت:

«عجب اژدهایی! جیغش مثل جیک

جیک جوجه‌هاست.»

کلاغ از سر دیوار پایین پرید. نوکش را با علف‌ها پاک کرد و گفت: «رنگ و رویش هم مثل جوجه‌هاست.»

گربه سیبیل‌هایش را تکان داد. دور دهانش را لیسید و گفت: «درست اندازه‌ی یک جوجه است. می‌شود یک لقمه‌ی چپش کرد.»

گربه و موش و کلاغ جلو آمدند.

آفتاب پرست ترسید. عقب عقب رفت و پشت اژدهای کوچولو ایستاد. اژدها، ها کرد و هو کرد و یک فوت آتشی بزرگ از دهانش بیرون داد. کلاغ و گربه و موش، دُم‌های سوخته‌شان را گذاشتند روی کولشان و فرار کردند.

آفتاب پرست خندید: «هاهاها آفرین! عجب

فوتی! حالا فهمیدم چرا مامانت خواست،

فقط تا وقتی از تخم بیرون می‌آیی، مواظبت

باشم.»

● تصویرگر: الهه بهین



مژده رخشان

دمش کو؟



چرا لاک پشت‌ها دوزیست نیستند؟

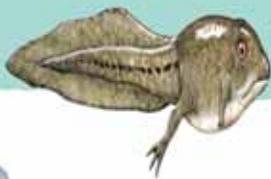
دوزیست‌ها جانورانی مهره‌دار و خونسرد هستند که دو مرحله زندگی دارند و پوستشان نازک است. آن‌ها تخم‌هایشان را در آب می‌گذارند. بچه‌های آن‌ها در مرحله‌ی اول زندگی (لارو) شبیه ماهی هستند. آن‌ها دم دارند و با آبشش نفس می‌کشند.

در مرحله‌ی دوم، بزرگ‌تر می‌شوند و کم‌کم دمشان را از دست می‌دهند. آبشش‌هایشان هم به شش تبدیل می‌شود که به این اتفاق دگرذیسی می‌گویند.

خزندگان، مهره‌داران خون‌سردی هستند که روی پوستشان پولک یا فلس دارند. خزندگان در تمام زندگی‌شان با شش تنفس می‌کنند. آن‌ها تخم‌هایشان را در خشکی می‌گذارند. بچه‌های آن‌ها در دوران نوزادی شبیه پدرها و

دوزیستان
وقتی به مرحله‌ی دوم زندگی‌شان می‌رسند، می‌توانند در آب شنا کنند؛ اما دیگر آبشش ندارند.

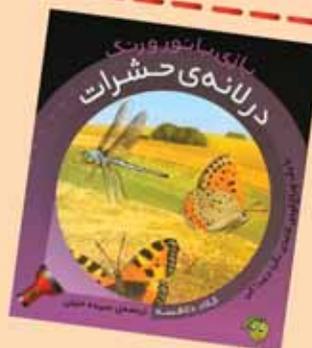




مادرهایشان هستند و هیچ وقت قیافه‌ی جدیدی به خودشان نمی‌گیرند.

بعضی از خزندگان مانند لاک‌پشت‌های دریایی با وجود این که شش دارند به راحتی می‌توانند مدت زیادی در آب شنا کنند و نمیرند.

این کتاب هم خواندنی است.



نام کتاب: در لانه‌ی حشرات
مترجم: سپیده خلیلی
ناشر: پیام مشرق
تلفن: ۰۲۱-۶۶۵۷۴۴۵۷-۸





پرچم ایران

● شیدا میرزایی
● عکاس: رضا بهرامی

امروز به یک مدرسه آمده‌ایم که پر از بچه‌های باهوش و زنگ است. آن‌ها در حال اجرای مراسم پرچم هستند. با آن‌ها درباره‌ی این مراسم و پرچم کشورمان صحبت می‌کنم.

● بچه‌ها، شما صبح‌ها در مراسم پرچم چه کارهایی انجام می‌دهید؟
مهیا: قرآن و سرود ملی ایران را می‌خوانیم. پرچم را بالا می‌بریم و به آن احترام می‌گذاریم.

● فکر می‌کنی چرا هر کشوری پرچم مخصوص خود را دارد؟
حنانه: چون پرچم هر کشور، نشانه‌ی آن کشور است و پرچم‌ها باید با هم فرق داشته باشند.

● می‌دانی رنگ‌های پرچم ایران نشانه‌ی چه هستند؟
درسا: بله، سبز نشانه‌ی سرسبزی و آبادی ایران است. سفید نشانه‌ی صلح و دوستی است؛ یعنی ما با همه‌ی مردم دنیا دوست هستیم. سرخ هم نشانه‌ی خون شهیدانی است که برای دفاع از کشورمان جنگیدند.

● می‌دانی وسط پرچم ایران چه کلمه‌ای نوشته شده است؟





الهه

الهه: کلمه‌ی «الله»،
برای این که همیشه یاد خدا
باشیم و به نامش احترام بگذاریم.



مهیا

● چرا به پرچم کشورمان احترام
می‌گذاریم؟

مهیا: چون باعث سربلندی ماست
و نام خدا روی آن نوشته شده است.

● به نظر شما پرچم و سرود ملی
ایران برای چه کسانی است؟



پرنیان

پرنیان: برای همه‌ی ایرانی‌ها که در
ایران یا جاهای دیگر دنیا زندگی می‌کنند.

● فکر می‌کنید چه کار می‌توانید بکنید تا
مردم دنیا با پرچم ما آشنا شوند؟



فاطمه

فاطمه: دوست دارم بزرگ که شدم،
یک شرکت راه بیندازم و به آدم‌هایی که از
کشورهای مختلف دنیا می‌آیند، کار بدهم
و در شرکت پرچم ایران را بگذارم.

مهیا: دوست دارم نقاش بزرگی بشوم و
در نقاشی‌هایم از پرچم ایران استفاده کنم.

ستایش: دوست دارم یک کارخانه
داشته باشم و در آن ربات درست کنم. بعد
آن‌ها را در یک نمایشگاه بگذارم تا مردم
دنیا برای دیدنشان بیایند و پرچم ایران را
به دست ربات‌هایم بدهم.



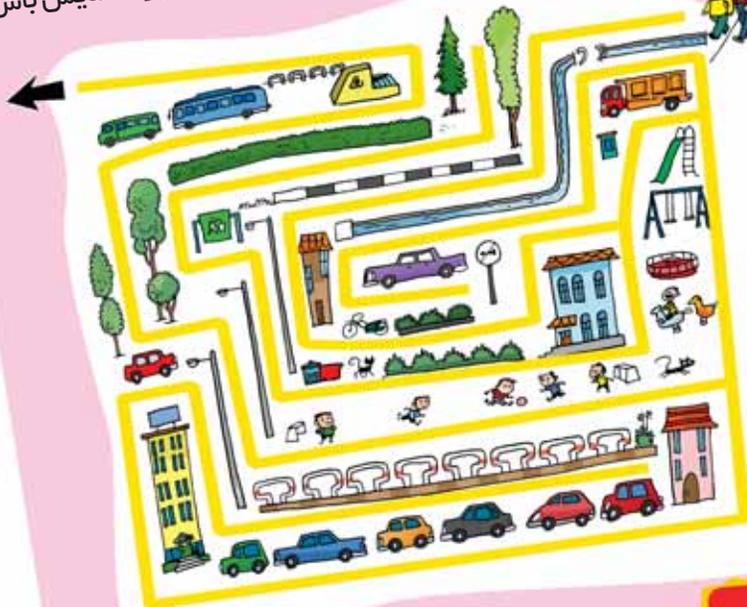
ستایش



راه را پیدا کن!

این پسر مهربان می‌خواهد به مرد نابینا کمک کند تا از کوچه و خیابان‌های شلوغ رد شود و به خانه‌اش برسد. تو هم به پسر کمک کن و راهنمایش باش.

سام سلامسی



جدول

زهرا اسلامی

۱. اولین ماه پاییز.
۲. دست را می‌پوشاند.
۳. کسی که راه را می‌شناسد.
۴. از نسل امامان هستند.
۵. به کسی که دوستش داری، تقدیم می‌کنی.
۶. گل خوش بو.
۷. مسئولیت مدرسه با اوست.
۸. انسان فداکار در زمان آتش‌سوزی.

* اگر گفتی در ستون رنگی چه نوشته شده است؟

							۱
							۲
							۳
							۴
							۵
							۶
							۷
							۸



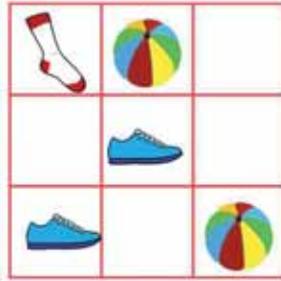
تصویرگر: گلنوش شریفی





مسعود آباد

شکل توپ و کفش و جوراب را در خانه های جدول طوری نقاشی کن که در هر ردیف، سه تا شکل متفاوت باشد.



بازی ریاضی



ماهان می‌خواهد چند پاک‌کن بخرد. او یک سکه‌ی ۵۰۰۰ ریالی دارد. پدر بزرگش هم یک سکه‌ی ۲۰۰۰ ریالی به او می‌دهد. ماهان با این مقدار پول چند پاک‌کن می‌تواند بخرد؟ چه قدر برایش باقی می‌ماند؟

(قیمت ۴۵۰۰ ریال)



اختلاف‌ها را پیدا کن

سام سلماسی



در این دو تصویر ۱۰ اختلاف وجود دارد، آن‌ها را پیدا کن.

بازی ریاضی

زهرا اسلامی

با دو تکه خمیر هم وزن، دو تا خرس کوچولو درست کرده‌ایم. به نظرت کدام سنگین‌تر است؟





راه‌یاب

عبدالهادی عمرانی

ما همیشه با سؤال‌ها و مسئله‌هایی روبه‌رو هستیم که باید برایشان راه‌حل پیدا کنیم. نیازهایی داریم که باید برآورده کنیم. باید بتوانیم با همکاری هم مشکلات را از سر راه زندگی کنار بزنیم. خداوند به همه‌ی ما قدرت فکر کردن، امتحان کردن و پیدا کردن راه‌های جدید را داده است.

مهم نیست که همه‌ی راه‌ها یا پاسخ‌هایی که پیدا می‌کنیم، درست باشد. مهم این است که ما برای پیدا کردن راه‌حل تلاش کنیم. آن وقت این کوشش به اندازه‌ی موفقیت، لذت‌بخش است. از این به بعد تصمیم بگیر یک





می‌توانی راهی را که او برای به‌دست آوردن غذا استفاده می‌کند، از روی شکل بدنش پیدا کنی؟.....

چی فهمیدی؟.....
رنگ پوست بدن او می‌تواند به غذایش مربوط باشد؟.....
چرا؟.....

آیا نوع حرکت این جانور به پیدا کردن غذایش کمک می‌کند؟.....
.....
.....
چگونه؟.....

سعی کن همه‌ی پاسخ‌هایت را بنویسی.

راه‌یاب شوی. سعی کن هر مشکلی را با راه‌حل‌های مختلفی که پیدا می‌کنی، از سر راهت برداری. اگر حاضری، شروع کن. به این سؤال‌ها پاسخ بده. پاسخ‌هایت را بنویس. همه‌ی پاسخ‌هایت مفید هستند. کاری به درست یا غلط بودن آن‌ها نداریم. تا حالا خرس دیده‌ای؟ اگر در باغ‌وحش یا در جنگل یا حتی در یک فیلم حیات‌وحش خرسی را دیدی، خوب به آن نگاه کن:

.....
به نظر تو غذای خرس چیست؟.....
.....
این را از کجا می‌فهمی؟.....
.....
می‌توانی از نوع غذای او بفهمی کجا را برای زندگی انتخاب می‌کند؟.....
.....
چرا؟.....



حالا به این جانور نگاه کن و همان سؤال‌ها را از خودت بپرس.

حاضری از پاسخ‌هایت با دلیل دفاع کنی؟.....
حالا به خودت افتخار می‌کنی؟.....

پهلوی پهلو دویدن



● سمیه قلی زاده
● عکاس: اعظم لاریجانی



یک... دو... سه... بلند شو!

میخواهیم یک ورزش خوب انجام بدهیم.

اول یک پا را به پهلوی باز کن. پای دیگر را با یک حرکت و جهش، کنار پای قبلی بگذار. برای نزدیک کردن پای دوم به پای اولی، باید یک گام کوچک به پهلوی برداری.



آماده‌ای؟

تمرین ۱: سعی کن با همین حرکت، به چپ یا راست بدوی.
تمرین ۲: یک دایره روی زمین بکش و دور تا دور آن به پهلوی بدو.

تمرین ۳: یک خط روی زمین بکش و روی آن به پهلوی بدو.

تمرین ۴: حالا همین‌طور که به پهلوی می‌دوی، دست‌ها را یک بار بالای سر به هم بزنی و یک بار نزدیک کمر.



یادت باشد

موقع دویدن به پهلوی، کمی از دوستان فاصله داشته باشی تا به یکدیگر نخورید.

شکلات خرمایی

● مهدخت چرخیان
● عکاس: هاتف همایی

● با کمک بزرگ‌ترها

خوش مزه و
خوردنی

ماه محرم است. خیلی‌ها نذری می‌دهند. تو هم می‌توانی شکلات خرمایی، نذری بدهی. شکلات خرمایی هم خوش مزه است هم مقوی. درست کردنش هم آسان است. پوست خرماها را بکن. هسته‌ی آن‌ها را در پیاور. خرماها را با چنگال، له کن تا خمیر شود. تکه‌هایی از خمیر خرما را بردار و قلقلی کن. قلقلی‌های خرمایی را در پودر نارگیل یا کنجد یا پسته بچرخان. آن‌ها را در ظرف بچین و تزئین کن. شکلات خرمایی‌ها را در کوچه و محل و مدرسه، بین مردم بخش کن.

نذرت قبول!



زباله‌ی تمیز

طرح و اجرا: لاله ضیایی

